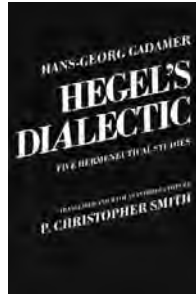


اشاره: در کتابی با عنوان دیالکتیک هگل: پنج تحقیق هرمنوتیکی^۱، ترجمه پنج مقاله از گادامر در باب هگل، به زبان انگلیسی، گنجانده شده است. این کتاب ۱۱۶ صفحه دارد و به گفته مترجم چهار مقاله از مقالات



مزبور یعنی «هگل و دیالکتیک فلاسفه متقدم»، «جهان واژگون^۲ هگل»، «ایده منطق هگل» و «هگل و هایدگر» مأخوذ از کتاب آلمانی گادامر با همین عنوان است که در سال ۱۹۷۲م. توسط جی. سی. بی. مور^۳ به چاپ رسیده است. دو مقاله از این چهار مقاله، قبلاً به چاپ رسیده است: «هگل و دیالکتیک فلاسفه متقدم» در سال ۱۹۶۱م. و «هگل و جهان واژگون» در

سال ۱۹۶۴م. مقاله پنجم یعنی «دیالکتیک هگل در باب خود آگاهی» که دنباله همان توضیحاتی بود که در «جهان واژگون هگل» آمده بود، همراه با چاپ مجدد مقاله اخیرالذکر، در سال ۱۹۷۳م. به چاپ رسیده است.

کتاب ماه فلسفه

گادامر، در پیش‌گفتار، ضرورت پرداختن به این اثر را در این نکته می‌داند که دیالکتیک هگل عاملی دائمی در پریشانی و آزردهی افکار بوده است و حتی آن کسی که در درک منطق پر هیاهوی پارمینیدس^۴ افلاطون موفق است، در این حیطة با آشفتگی خاطر مواجه گشته، در عین احساس شغف، دچار تشویش ذهن می‌گردد. او خود را یکی از این افراد معرفی می‌نماید و از این رو به رابطه دیالکتیک فلاسفه متقدم و دیالکتیک هگلی پرداخته است تا شاید هر یک را به واسطه دیگری روشن و واضح نماید. گادامر در دنباله می‌گوید: «قصد من تأمل ورزیدن در باب دیالکتیک، به جهت دستیابی به قضاوتی نهایی در خصوص آن نبود. در عوض، دغدغه من ناشی از این بود که بصیرت وافر حاصل از این هنر معماگونه، می‌تواند دچار فرسودگی و انحطاط کامل گردد. هر چه بتوان در مورد منطق سوءظن برانگیز دیالکتیک گفت و هر اندازه بتوان «منطق تحقیق»^۵ را بر «منطق مفهوم»^۶ ترجیح داد، باز هم نمی‌توان فلسفه را تحقیقی ساده یا تفحصی علمی انگاشت. فلسفه باید در خود به امتزاج در آید تا پیش‌بینی یک کل (نظام کلی) را برای شناسایی خواسته‌هایمان میسور گرداند، یک کل که به عنوان تمام هر آن‌چه از جهان در دست داریم، در زبان تجسم می‌یابد. در مقام تأمل، فلسفه باید گزارشی از این کل پیش‌بینی شده ارائه دهد.»

از نظر گادامر حتی در عصر حاضر به عنوان عصر علم که در آن زمینه‌های گوناگون تحقیقات بیش از پیش، توسعه یافته‌اند، دسترسی به چنین امری برای بشر یک آرزوی غیر قابل‌گریز است و درست از این همین روست که عقل دارای این توانایی نیست که دست‌آورد تفکر دیالکتیکی را حقیر بیانگارد. او همچنین به این نکته اشاره دارد که پس از فراگیری پدیدارشناسی و برخورد با دیالکتیک هگل از طریق نیکولا هارتمن^۷ و مارتین هایدگر در اوان جوانی و درگیری با ابهامات تأثیرگذار تفکر دیالکتیکی به تلاش فکری و قلم‌فرسایی پرداخته، اما علی‌رغم سال‌ها کار و تلاش دستاورد

دیالکتیک هگل به قلم هانس گئورگ گادامر

محمود زراعت پیشه*





هگل

گادامر
سخنگویی
آلمانی
و فرهیخته
در باب
هرمنوتیک
است و
به همان اندازه
که دست پرورده
فلسفه
یونان است،
تحت تأثیر
دیالکتیک هگل
قرار دارد

وی ناچیز بوده است. این امر انگیزه پرداختن به دیالکتیک در فلسفه یونان برای روشن نمودن این شیوه از تفکر را برای او به ارمغان آورده است. گادامر می‌گوید: «بدون حمایت ناشی از درون مایه یونانی تفکر هگل موفقیت من بی فرجام می‌بود.» او پس از اتمام سیر مطالعات خویش در این زمینه و پرداختن به دغدغه خویش، به نگارش چند مقاله می‌پردازد به این امید که کمکی در جهت آموزش فلسفه هگل بوده، طلسم آن را بشکند.

کتاب فوق الذکر به انگلیسی ترجمه شده است. ترجمه این کتاب توسط پی. کریستوفر اسمیت^۱ صورت گرفته است. مترجم در مقدمه به دشواری‌های خاص برگردان چنین اثری اشاره نموده است. او می‌گوید: «از یک سو، برای درک هگل نیاز به فهم نظام‌مند و منسجم مفاهیم وی مشاهده می‌شود. از سوی دیگر، اگر مفاهیم هگل آن گونه که گادامر می‌گوید در واقع به هیچ‌وجه نشانگرهای ساختگی برای مفاهیم ذهنی پیشین نبوده، بلکه از زبان آلمانی آن گونه که در گویش متعارف است، بر گرفته شده‌اند، ترجمه آنها به زبان انگلیسی نیز باید تا جایی که ممکن است منطبق با کاربرد معمول این زبان باشد تا هرگونه نمود تصنعی را به حداقل برساند.»

وی در توضیح بیشتر چنین می‌افزاید که: «بنابراین در ترجمه زبان هگل سعی نموده‌ام از افراط و تفریط پرهیزم. اغلب، ترجمه یک واژه را در سراسر متن به شکلی یکسان آورده‌ام و استثنای برجسته در این زمینه واژه *Aufheben* است که *cancellation, elimination* و *sublimation* ترجمه شده است. با این حال اصل مهمی که در ترجمه این اثر، تقریباً در همه جا، مورد توجه من قرار گرفته، کارکرد متعارف زبان بوده است. سعی من بر این بوده است تا به جای ترجمه لفظ به لفظ، در برخورد با عبارات آلمانی تا حد امکان چنان سخن بگویم که هر فرد انگلیسی زبان در چنین موقعیتی سخن می‌گوید، امیدوارم که بدین طریق توانسته باشم بخشی از فصاحت ذاتی گادامر در زبان آلمانی را منتقل نمایم. در پاره‌ای مواضع برای وضوح بیشتر، تغییر عبارت پردازی‌های زبان مبدأ ضروری می‌نمود. هرکجا چنین ایجابی دامن‌گیر این جانب شده است، با شخص گادامر به مشورت پرداخته‌ام و هر دو با هم در صدد برآمده‌ایم تا معنای مورد بحث در متن را به طریق صحیحی برگردان نمایم. من از آن همه امعان نظر ایشان در مباحثه و گره‌گشایی‌هایشان متشکرم.»

علاوه بر آنچه مترجم این کتاب، در مقدمه، به عنوان شرحی بر این اثر آورده است، گزارشات دیگری در این باب یافت می‌شود. گزارش مترجم را به همراه برخی از این گزارشات در ذیل می‌آوریم.

گزارش‌ها در باب این اثر ۱. گزارش مترجم

اولین مقاله یا به عبارت دیگر «هگل و دیالکتیک فلاسفه متقدم» از میان مقالات این مجموعه، به شکلی خاص، حائز اهمیت است، زیرا نشان‌گر چگونگی بهره‌وری گادامر از دانش گسترده فلسفه باستان در جهت دستیابی به فهمی انتقادی در مورد هگل است. گادامر دو سؤال را چراغ راه خویش قرار داده است: اول: چرا این گونه است که هگل، هر اندازه تحلیل‌های وی پر بار باشد، به صورت پیوسته تقاسیری خلاف واقع از افلاطون و ارسطو ارائه می‌دهد؟

دوم: چرا این گونه است که او با این وجود قادر است ابعادی از فلسفه ایشان را بشکافد که تا پیش از وی در دسترس کسی قرار نگرفته است؟

گادامر در پاسخ به نخستین پرسش چنین نتیجه می‌گیرد که این امر ناشی از پافشاری هگل بر اصل دکارتی مدرن ذهنیت است که به وی اجازه می‌دهد تا چیزهایی را به متون افلاطونی و ارسطویی نسبت دهد.

گادامر در جواب دومین سؤال به این نکته رهنمون می‌گردد که دقیقاً به این دلیل که هگل راهی را در میان زبان تصنعی و متحجر مابعدالطبیعه قرن ۱۸ میلادی باز نمود و محتوای نظری زبان بومی آلمان را بسط داد، به فلاسفه یونان نزدیک گشته است که فلسفه‌شان همواره در زبان بومی‌شان متجسم می‌گشت. در این‌جا محور اصلی تفکر خود گادامر اهمیت دارد، یعنی این نکته که زبان‌های طبیعی، زیربنای الفاظ به عنوان منشا مفاهیم و تفکر فلسفی‌اند. به این ترتیب تفسیر متون فلسفی بر پایه بودن آن چه در یک زبان به عنوان گویش به کار می‌رود، دلالت دارد. گادامر معتقد است اگرچه هگل همواره به نحو کامل به این امر آگاه نبوده است، اما این حساسیت وی در خصوص اهمیت فلسفی زبان بوده است که به وی اجازه داده است تا محتوایی، به لحاظ نظری، صادق را در دیالکتیک فلاسفه متقدم دریابد.

در «جهان واژگون هگل» (فصل ۲) و «دیالکتیک هگل در باب خود آگاهی» (فصل ۳) دو مورد از کاربرد ماهرانه نظریه هرمنوتیک هگل را شاهد هستیم. روش‌های پدیدارشناسی توصیفی که گادامر از هوسرل آموخته است، با چیره‌دستی مجذانه تام و تمامی به کار گرفته می‌شود تا موضوع مورد بحث در دو بخش متوالی کتاب پدیدارشناسی ذهن هگل توضیح داده شود. با در نظر گرفتن تصویری دقیق و همه‌جانبه «خود اشیا» که در این متن‌ها مورد تأمل واقع می‌شوند، چنان طراحی شده‌اند که تقریباً در وجودی سه بعدی به ظهور برسند.

«ایده منطق هگل» (فصل ۴) همین فن هرمنوتیکی را به نمایش می‌گذارد. این درحالی است که دغدغه اصلی این بخش، ایده اصلی روش منطقی هگل در پرتو نخستین مفاهیم سه گانه علم منطق است که عبارت‌اند از بودن (هستی)، نبودن (نیستی) و شدن. شرح پدیدارشناختی گادامر اثبات می‌کند که ضرورتی منطقی در تطور این مفاهیم وجود دارد، که هگل آن را تحمیل

این هایدگر بود
 که برای نخستین
 بار معتقد بود که
 سیر تأمل و
 تفکری مانند
 آنچه هگل
 در علم منطقی
 خویش اتخاذ
 کرده است،
 نمی‌تواند
 در خلأ زبان
 شناختی
 به توفیقی
 نایل آید.

هایدگر



اندیشه گادامر تلقی می‌نماید که نتیجه آن افزودن دیدگاهی جدید به دیدگاه‌های فعلی، در باب هگل، به شکلی هنرمندانه است.

۳. بخشی از گزارش جویس بی. هوی^{۱۳}

ترجمه کریستوفر، به فلاسفه انگلیسی زبان این امکان را می‌دهد تا دو واژه کلیدی در فلسفه قاره‌ای را مورد مطالعه قرار دهند که عبارت‌اند از: دیالکتیک و هرمنوتیک. گادامر سخنگویی آلمانی و فرهیخته در باب هرمنوتیک است و به همان اندازه که دست پرورده فلسفه یونان است، تحت تأثیر دیالکتیک هگل قرار دارد. او خود به این نکته اقرار دارد که «دیالکتیک هگل همواره منبع آزردهی خاطر بوده است». در واقع، همگان به این نکته اقرار دارند و باید این حقیقت را نیز بدان افزود که نه تنها دیالکتیک هگل، بلکه هرمنوتیک گادامر نیز کاملاً ذهن را برآشفته، آزار می‌دهد. منشأ این امر در دو پهلویی و اسرارآمیزی دیالکتیک و هرمنوتیک جدید نهفته است. با این حال باید امیدوار بود که این مطالعات هرمنوتیکی در خصوص دیالکتیک بتواند هر دو را روشن و واضح نماید.

مقالات مندرج در این کتاب به این سوالات می‌پردازد که:

۱. دیالکتیک در معنای هگلی آن چیست؟
۲. دیالکتیک هگل چگونه از دیالکتیک متقدم متمایز می‌گردد؟
۳. وجه تمایز هرمنوتیک و دیالکتیک در چیست؟
۴. چرا هرمنوتیک وارث به حق دیالکتیک است؟

به زعم گادامر، این مقالات، خود، دو گونه‌اند. دو مقاله، تفاسیری از بخش‌های خاص کتاب پدیدارشناسی روح هگل ارائه می‌دهند که همان فصول مرتبط با جهان واژگون و خودآگاهی می‌باشند. سه مقاله دیگر با موضوعاتی کلی‌تر در باب تفسیر هگل سر و کار دارند.

گادامر در شرح خود بر متن‌های مأخوذ از پدیدارشناسی، همانند مفسری متخصص، آن‌گونه که یک نفر پیرو مکتب هرمنوتیک باید باشد، جلوه می‌نماید. او به ساده نمودن تفاسیر معیار و متداول عصر خویش دست نمی‌زند و آنها را نمی‌پذیرد. در عوض، به نظر می‌رسد شرح وی در برخی استدلال‌های مورد پسند هگل دارای طرح است. برای نمونه گادامر به شرح اهمیت مبحث زندگی در سراسر طرح پدیدارشناسی می‌پردازد. او همچنین به توضیح این نکته می‌پردازد که مفهوم خودآگاهی، دو سوپه^{۱۴} یا اجتماعی است، اما گزارش کوژو^{۱۵} در باب آرزو با عنوان تمایلی دیگر^{۱۶} همان نکته که هگل در این مرحله می‌گوید نیست.

نکرده است، اما در خود موضوع اصلی نهفته است و روش دیالکتیکی وی می‌تواند آن را به نمایش درآورد. با این حال، گادامر در این بخش به نقد هرچه بیش‌تر خویش از هگل گرایش نشان می‌دهد. در این موضع، تأثیر هایدگر بر وی به وضوح قابل مشاهده است، زیرا این هایدگر بود که برای نخستین بار معتقد بود که سیر تأمل و تفکری مانند آنچه هگل در علم منطقی خویش اتخاذ کرده است، نمی‌تواند در خلأ زبان شناختی به توفیقی نایل آید و به‌عکس، همواره بنیادهای زبان گفتاری را پیش‌فرض می‌گیرد. اکنون همان بحث، به همان صورت که در «هگل و دیالکتیک فلاسفه متقدم» آمده است، هم مبنای تفسیر گادامر از هگل و هم انتقاد وی از او را تشکیل می‌دهد. بنابراین تنها چیزی که پس از این مقالات شایسته است آورده شود، تحقیقی جامع با عنوان «هگل و هایدگر» (فصل ۵) است که گادامر در آن، با اشاره به رویکرد فعلی ما به زبان، نشان می‌دهد که هایدگر در واقع توانایی رد ادعای هگل مبنی بر خودکفایی و شمول مطلق علم منطقی که مضامین خود را در فضای اندیشه گسترده است، را داراست.

۲. گزارش اچ. ان. تی^۹

اچ. ان. تی. فصل نخست را شاهدهی دیگر بر درک تأثیرگذار گادامر از تاریخ فلسفه غرب می‌داند. گادامر در این فصل ریشه روش دیالکتیکی را در منابع افلاطونی و التائیکی^{۱۰} دنبال می‌نماید و پس از نشان دادن روشی که هگل به‌واسطه آن دیالوگ‌های افلاطونی به نحو صادق، نظری را کشف می‌نماید، معانی آنها را در اندیشه خود به کار می‌گیرد. او اثبات می‌کند که حساسیت هگل در مورد اهمیت فلسفی زبان طبیعی به او اجازه داد تا محتوای نظری این دیالوگ‌ها را درک نماید.

در این گزارش دومین فصل، بهترین قلمداد شده است، زیرا در آن الگویی از روش پدیدارشناختی و هرمنوتیکی گادامر به چشم می‌خورد که در موضوعات پدیدارشناسی روح به کار گرفته شده است و مباحث از منظرهای ذهنی گوناگونی مورد بررسی قرار می‌گیرند تا طبیعت ذاتی مدعیات هگل آشکار گردد.

سومین فصل، بحثی است انتقادی در خصوص ایده‌آلیسم هگل از آگاهی تا خودآگاهی و نشان می‌دهد که چگونه خودآگاهی برای هگل «سرزمین حقیقت»^{۱۱} است. به نظر اچ. ان. تی. می‌توان در فصل چهار یکی از روشن‌ترین و پرمحتواترین مباحث در باب هستی، نیستی و شدن را در منطق مشاهده نمود. مؤلف، در این فصل، پس از تأکید بر این که علم منطق محور کار نظام‌مند هگل است، با اتخاذ دیدگاهی هرمنوتیکی سعی دارد ضرورتی منطقی را در تطور این مقولات نشان دهد. هگل توانسته است این عامل را با توجه به عملکردهای زبان و به نطق درآوردن مفاهیم در معرض نمایش گذارد. بنابراین گزارش، گادامر در فصل آخر نشان می‌دهد که هایدگر، با تحقیقی بالفعل در خصوص زبان، قادر بوده است این ادعای هگل را رد نماید که علم منطقی، توسعه یافته در حوزه تأمل صرف، از شمول و کفایت برخوردار نیست.^{۱۲} اچ. ان. تی. ترجمه کریستوفر اسمیت را ترجمه‌ای موفق در برقراری ارتباط با

●
دیالکتیک هگل
عاملی دائمی
در پریشانی و
آزردگی افکار
بوده است و
حتی آن کسی که
در درک منطق
پر هیاهوی
پارمنیدس افلاطون
موفق است،
در این حیطة با
آشفستگی خاطر
مواجه گشته،
در عین
احساس شغف،
دچار تشویش
ذهن می گردد.

نکته کلیدی در رویکرد هرمنوتیکی گادامر به دیالکتیک هگل در این ادعا نهفته است که این قاعده روش‌شناختی و قرابت اندیشه هگل با یونانیان در ماهیت منطقی زبان ریشه دارد. حساسیت یک نفر بر محتوای نظری زبان بومی خویش راه را برای درگیری احتمالی با اندیشه‌های دیالکتیکی نظیر آنچه در خصوص هگل و یونانیان پیش از وی رخ داد، می‌گشاید. شواهدی دال بر این ادعای گادامر را می‌توان در دو فصل اخیر کتاب وی مشاهده کرد. گادامر با توجه به اختلاف نظرهای موجود میان هگل‌شناسان در خصوص این که چگونه می‌توان منطق را حرکت ذاتی^{۱۷} مفاهیم دانست، راه حل خود را با مقایسه دیالکتیک منطق و پدیدارشناسی ارائه می‌دهد. او معتقد است پدیدارشناسی به اندازه منطق برای هگل دارای ارزش علمی بوده است.

اگر چه به نظر می‌رسد سخن نهایی در این اثر از آن هایدگر و هرمنوتیک است، اما گادامر در نهایت بر شباهتی جالب میان هگل و هایدگر انگشت می‌نهد. این امر در حالی است که هایدگر ایده‌آلیسم هگل را به دلیل غفلت افراطی آن از وجود مورد نقادی قرار داده است. هایدگر، در واقع، این نقد را به تاریخ فلسفه غرب وارد دانسته، اوج آن را فلسفه هگل معرفی می‌نماید. از نظر گادامر خودآگاهی تاریخی هایدگر از نظر کلیت^{۱۸}، دست کمی از فلسفه مطلق هگل ندارد. هایدگر عمدتاً در نقد مفاهیم فلسفه سنتی به شعر روی آورده است، اما او در این جریان همواره خود را با مشکل متمایز نمودن اندیشه از هگل مواجه دیده است، زیرا کار نظری هگل از دل همان واژگان آلمانی به ظهور رسیده بود که کار هایدگر. روح نظری موجود در زبان آلمانی (به زعم ایشان)، هگل، هایدگر و گادامر را در یک ردیف قرار می‌دهد. در واقع اگر این قدرت زبان آلمانی است که هگلیسم را رغم زده است و نه فرمول بندی و طرح ریزی هگل. پس، بر اساس سخن خود گادامر، ترجمه کریستوفر از اثر وی را باید محکوم به فنا دانست، زیرا غنای نظری زبان آلمانی قابل برگردان به زبان دیگری نخواهد بود.

اگر نتوان به دلیل سردرگمی، مطلب اخیر ال‌ذکر را مورد نقد قرار داد، همچنان نکاتی در سخنان گادامر یافت می‌شود که قابل نقد و بررسی است. یکی از این مواضع به قرائت وی از هایدگر به عنوان فردی ملزم به دیالکتیک بر خلاف اعتقاد خویش، باز می‌گردد. به نظر می‌آید گادامر در این رابطه به نوعی ناسازگاری میان آرای هایدگر در مورد تاریخ و نظرات او در خصوص زبان اشاره دارد. از سوی دیگر نیاز به شواهد دیگری، مضاف بر آنچه از سوی گادامر ارائه گردید، در باب یکسانی فلسفه تاریخ هایدگر و هگل در کلیت، احساس می‌شود. نکته مبهم دیگری که از کنار هم گذاردن هرمنوتیک و دیالکتیک به ذهن می‌آید مرتبط است با هم‌رأیی گادامر با هگل در این امر که پیشرفت دیالکتیکی پدیدارشناسی با ضرورت تعیین یافته است. زیرا تجربه گادامر به دیدگاه وی محدود است و از طریق جریانات بی‌انتهای و دائماً متغیر در اندیشه سنتی شکل

گرفته است. چنین به نظر می‌رسد که گادامر باید بر اساس این محدودیت و عدم ثبات به فقدان ضرورت در دیالکتیک مربوط به تجربه حکم اذعان نماید.

کتاب دیالکتیک هگل کتابی نیست که پیچیدگی و ابهام را از دیالکتیک و هرمنوتیک برای مبتدیان در این راه بزداید. اما مخاطبان مبتدی در برخورد با آن از ظرافت‌های تفاسیر گادامر لذت خواهند برد و می‌تواند با استفاده از رویکرد وی، به دیدگاهی، بیش از پیش، انتقادی در موضوعاتی مشابه دست یابند.^{۱۹}

پی‌نوشت‌ها

* maze599@gmail.com.

1. Gadamer, Hans George, *Hegel's Dialectic*, translated and with an introduction by P. Christopher Smith, New Haven and London: Yale University Press, 1976.

2. Inverted world.

3. J. C. B. Mohr.

4. *Parmenides*.

5. logic of investigation.

6. logic of the concept.

7. Nicolai Hartmann.

8. P. Christopher Smith.

9. T., H. N., [untitled], *The Review of Metaphysics*, Published by: Philosophy Education Society Inc., vol. 30, no. 3 (Mar., 1977), p. 528,.

10. Eleatic.

11. the land of truth.

۱۲. به نظر می‌رسد در این گزارش اشتباهی در ناحیه ادعای هگل رخ داده است. هگل بنابر گزارش کریستوفر، مدعی شمول و کفایت منطق است و نه عدم شمول و کفایت آن.

13. Hoy, Joyce B., [untitled], *The Philosophical Review*, Published by: Duke University Press on behalf of Philosophical Review, vol. 87, no. 1 (Jan., 1978), pp. 140-145

14. doubled.

15. Kojève.

16. *désir d'un autre*.

17. self-movemen.

18. all-inclusive.

۱۹. گزارش دیگری در این باب از مروولد وستفال وجود دارد که به دلیل پرهیز از اطاله کلام و تکرار بی‌مورد از گنجاندن آن در این مقاله خود داری شد.

Westphal, Merold, [untitled], *International Journal for Philosophy of Religion*, Published by: Springer, vol. 8, no. 1 (1977), pp. 67-72.